



تأثیر سیاست‌های اقتصادی بر فرهنگ

دکتر محمد خوش‌چهره عضو هیات علمی دانشگاه تهران در رشته اقتصاد و نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی می‌باشد.
نشریه مهندسی فرهنگی در این شماره با ایشان در مورد مهندسی فرهنگی نظام اقتصادی و تأثیر سیاست‌های اقتصادی بر فرهنگ به گفت و گو نشست است.

ما فرهنگ را به عنوان مجموعه‌ی باورها، رفتارها، هنجارها، ارزشها، نمادها یک جامعه تعریف کنیم مهندسی فرهنگی به فرایندهایی گفته می‌شود که در راستای تحکیم و حفظ این مفاهیم در تمامی سطوح مدیریتی کشور اعم از هدف‌گذاری، سیاست‌گذاری، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری، تدوین استراتژی‌ها و برنامه‌ها و ایجاد سیستم کنترل و نظارت و بازخورد و همچنین در بعدی دیگر در بطن جامعه صورت می‌گیرد. در ترسیم نقشه مهندسی فرهنگی کشور همه سطوح مورد بحث و همه آنچه در یک تعریف جامع از فرهنگ

بحث ترسیم نقشه مهندسی فرهنگی از سال ۸۱ توسط مقام معظم رهبری به عنوان یکی از وظایف شورای عالی انقلاب فرهنگی مطرح گردید و مقرر شد که شورای عالی انقلاب فرهنگی به این موضوع به صورت جدی بپردازد. در ابتدا می‌خواستیم نظر جنابعالی را در مورد این مفهوم بدانیم و بعد به بررسی ارتباط این موضوع با نظام اقتصادی کشور بپردازیم.

اگر بخواهیم به این مفهوم به عنوان یک مفهوم جدید بپردازیم و آن را تبیین کنیم ابتدا باید به یک تعریف جامع در مورد فرهنگ برسیم. اگر

مطرح است باید مدنظر قرار گیرد.

عوامل مؤثر متعددی در مهندسی فرهنگی و رابطه آن با نظام مدیریت اقتصادی کشور دخیل هستند. به نظر شما عوامل درونی و بیرونی مؤثر در نظام مدیریت اقتصادی کشور و در رأس آنها تأثیر فرهنگ چیست؟

از چند سال پیش مقام معظم رهبری به ضرورت مهندسی فرهنگی اشاره کردند. شورای عالی انقلاب فرهنگی، در این زمینه گام مؤثری تا این اواخر بر نداشته بود لیکن الان تلاش هایی صورت گرفته است که در خور توجه است. در این زمینه لازم است ساختار های مناسب و متأثر از فرهنگ، نگاه ها، کردارها و رفتارها شکل بگیرد. ماهیت نظام جمهوری اسلامی اساساً فرهنگی است. معیارها، باورها، ارزش ها، جهان بینی و تلقی نظام جمهوری اسلامی نسبت به نظام پیشین کاملاً متفاوت است. نظام جمهوری اسلامی، تبیین کلی شده بود. ولی اجرای آن مهندسی نشده بود. فرمایشات حضرت امام (ره) مبتنی بر اصل نه شرقی، نه غربی، بلکه الگوی جمهوری اسلامی بود. این اصل موجب بغض و کینه شدیدی در دنیای شرق و غرب شد. غرب و شرق در ۵۰ سال جنگ سرد در دنیا، با هم در تضاد بودند اما در یک مورد اتفاق تاکتیک و استراتژی داشتند آن هم در مورد ایران بود و بعد در جنگ تحمیلی معلوم شد. شوروی موشک های دوربرد و غرب تجهیزات دیگر را دارد و همه برای این بود که این الگو یعنی نظام جمهوری اسلامی شکل نگیرد. لذا تهاجم بر علیه نظام جمهوری اسلامی شد و حرف شان این بود که الگوی شرق رهایی بخش است. نظام

جمهوری اسلامی آمد و اسلام را رهایی بخش معرفی کرد. غرب هم مخالف منافع ملی آن بود. به هرحال ما از ابتدا دچار یک تضاد شدیم. هدف آنان این بود که این نظام شکل نگیرد و بی محتوا و دچار انحراف بشود.

چند سال قبل موضوع تهاجم فرهنگی مطرح شد. تشخیص بد نبود که نظام دچار

اینکه ما فقط بگوییم در عرصه فرهنگی با تهاجم روبرو هستیم در واقع از باورها، بینش ها و قلمروهای اقتصادی آن غافل شده ایم

یک نوع تهاجم است و به آن می گفتند تهاجم فرهنگی، اما غفلت کردند. تهاجم ابعاد گسترده دارد. جنگ سرد، یک جنگ تمام عیار در تمام عرصه ها به جز عرصه نظامی بود. لذا اینکه ما فقط بگوییم در عرصه فرهنگی با تهاجم روبرو هستیم در واقع از باورها، بینش ها و قلمروهای اقتصادی آن غافل شده ایم؛ شوروی از قلمرو اقتصادی ضربه خورد. ما بعد از انقلاب در عرصه تهاجم اقتصادی درک درستی نداشته ایم و ضربه خورده ایم.

یعنی ما با یک تهاجم چند جانبه رو به رو هستیم؟

تهاجم در سه قلمرو می تواند رخ دهد: در نظام اقتصادی این قلمروها شامل نظام باورها و ارزش ها، نظام تصمیم گیری و سیاستگذاری و نظام برنامه ریزی می شود.

به عنوان مثال ممکن است مجلس و نظام تصمیم گیری، سیاست گذاری و در رأس آن رئیس جمهور و افراد دیگر، باورها و هدفهای اصلاح طلبانه داشته باشند، اما شیوه ها و روش های غلط به آنها ارائه شود و این تهاجم در نظام کارشناسی و نظام تعلیم و تربیت و در نظامهای مختلف می تواند شکل بگیرد. اینها آمد و اختلالات شدیدی را بر جای گذاشت؛ مثلاً بعد از اجرای سیاست های تعدیل اقتصادی در کشور معلوم شد این سیاست ها فقر را در کشور گسترش داده است. هدف ارزشی نظام فقر را از میان برده، اختلاف طبقاتی را شدید کرده و لذا این مقوله این گونه بود.

اقتصاد ما در سطح یک مورد تهاجم قرار گرفت تا تولید پر رونق نداشته باشیم. در کنار تولید، توزیع و مصرف همگی در قالب یک الگوی مصرفی به ما تحمیل شد که اصلاً تناسب با ظرفیت های تولید، درآمد و میزان کار و بهره وری ما ندارد. شکل گیری پاساژها و بوتیک های بزرگ و سیل واردات و قاچاق یکی از این هجوم هاست، اینها به روشنی در جریان تولید اثر می گذارد. این از عوامل برون زایی است که نشان می دهد ما از بیرون دچار یک تهاجم شده ایم که لازم است در مهندسی فرهنگی بدان توجه کنیم.

سطح دیگر تهاجم داخلی است، که به آن عوامل درونزا می گویند، شناخت اینها اولین پدیده لازم برای کارکرد در عرصه اقتصاد است. براین اساس در تهاجم داخلی دو بخش مورد تهاجم قرار گرفت: ۱- تولید، توزیع و مصرف ۲- نظام تصمیم گیری اقتصادی. یک نوع معیارها، شاخص ها، روش ها و رویه های غلط از طریق بدنه کارشناسی

فرهنگی هم کار خودش را خوب انجام داد. مثلاً در نظام ما اولویت و جهت‌گیری آن در فرمایشات حضرت امام(ره) بود. بارها امام می‌گفتند انقلاب محرومین و مستضعفین. برای اینکه در اینها انحراف پیدا شود از برنامه اول به این واژه‌ها تعرض شد؛ یعنی به جای محروم و مستضعف، شد قشر آسیب‌پذیر. یک واژه نامأنوس وارداتی که ما باید به قشر آسیب‌پذیر کمک کنیم. چون می‌گوییم قشر آسیب‌پذیر، اصلاً معلوم نیست و ریشه آن چیست؟ ولی وقتی می‌گوییم محروم و مستضعف با آن باورهای ارزشی که شما اشاره کردید، فرهنگی هم است. اینجا معلوم است مستضعف از استضعاف می‌آید. کسی که دچار ضعف شده، به ضعف کشیده شده خودش ضعیف نبوده به ضعف کشیده شده است. این به ضعف کشیده شدن ناشی از سیاست‌های اقتصادی می‌تواند باشد؛ یعنی یک سیاست غلط اقتصادی تورم‌زا، قدرت خرید شخص را پایین می‌آورد. یک شخصی با شرافت ۲۰ سال است که کار کرده است بازنشسته شده، حالا دارد ماهی ۲۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرد یکبار، سیاست‌های تورم‌زا، قدرت خرید او را پایین می‌آورد و زیر خط فقر می‌رود، بعد فقیر می‌شود.

تولید فقر که در جامعه اتفاق می‌افتد ممکن است ناشی از اعمال سیاست‌های غلط باشد. اگر می‌گفتیم مستضعف و محروم، شما دنبال دلیلی که این شخص استضعاف شده است می‌گشتید. ولی موقعی که می‌گوییم آسیب‌پذیر دیگر اینطور نیست. الان به جای این واژه‌ها واژه‌های وارداتی دهک اول و دوم جا افتاده است.

در سطح دیگر در نظام تصمیم‌گیری،

هم برای ما ایجاد می‌کند. ولی تأثیر آن در متغیرهای کلان مثل اشتغال و توزیع درآمد متفاوت و بعضاً منفی است. کشور ما ۲۰ میلیارد دلار در نفت سرمایه‌گذاری می‌کند؛ اما این سرمایه‌گذاری در عامل اشتغال که عامل جلوگیری از فقر است یک تأثیر محدودی دارد. یک میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در بخش نفت کمتر از هزار فرصت شغلی ایجاد می‌کند. در حالی که اگر شما این ۲۰ میلیارد دلار را ۱۰ میلیارد می‌کردید و ۵ میلیارد در بخش کشاورزی سرمایه‌گذاری می‌کردید که ظرفیت‌ها و قابلیت‌های گسترده‌ای دارد ضریب اشتغال‌زایی آن چند ده و گاهی چند صد برابر می‌شود. هم سطح اشتغال و هم ظرفیتهایی تولید ناخالص ملی را بالا می‌برد. درآمد افراد کم‌درآمد و محروم بالا می‌رود. اختلاف طبقاتی را کاهش می‌دهد. بنابراین چه چیزی الان تهدید تلقی می‌شود؟ باورهای غلط فرهنگی. در روش‌ها و سیاست‌ها ما

جا افتاد؛ مثلاً تمام تلاش نظام ما از دولت پنجم تا کنون این است که رشد اقتصادی بالا برود؛ یعنی شتاب در تولید ناخالص ملی. در صحبت هم همه دعوا می‌کنند که نرخ رشد اقتصادی ۶٪ است باید بشود ۷ و یا ۸٪. همین الان بالاترین مسئولین کشور ما سعی می‌کنند کارآمدی خودشان را با رشد اقتصادی نشان بدهند. رشد اقتصادی هدفش ارتقاء سطح درمان است، بهبود عمومی سطح زندگی است، کاهش فقر است. همین رشد اقتصادی سناریوهای مختلف دارد. من که تخصص ام برنامه‌ریزی اقتصادی و توسعه است، اگر به من بگویند رشد نرخ اقتصادی ۶٪، ۷٪ و یا ۸٪ را می‌خواهید اگر دنبال آن ادبیات برویم باید بگوییم ۸، ولی من آن را نمی‌پذیرم و می‌گویم بستگی به یکسری الزامات و پیش شرط‌ها و به یک مقولاتی دارد؛ مثلاً ملاحظات بخشی این اقتصاد چه بوده است. زیر بخش آن چیست؛ چون

در روش‌ها و سیاست‌ها ما فقط به دنبال رشد اقتصادی می‌گردیم؛ رشد اقتصادی مهندسی نشده، معیارها و ارزشها خوب آن تعریف نشده است. این مسئله‌ای است که دائماً گریبان‌گیر دولت بوده و انحرافات بزرگی را ایجاد می‌کند

فقط به دنبال رشد اقتصادی می‌گردیم؛ رشد اقتصادی مهندسی نشده، معیارها و ارزشها خوب آن تعریف نشده است. این مسئله‌ای است که دائماً گریبان‌گیر دولت بوده و انحرافات بزرگی را حتی در دولتی که شعارش عدالت محوری است ایجاد می‌کند.

بعد آن تهاجم، در عرصه‌های

ما در اقتصاد رشد کشاورزی داریم. بخش صنعت و بخش خدمات داریم. ما در اقتصاد الان داریم چه کار می‌کنیم. رشد اقتصادی عموماً از بخش صنعت و معدن یعنی نفت است. سرمایه‌گذاری‌های بای‌بک و ... که تولید ناخالص ملی ما بالا برود و تولید بالا برود. خوب درست است که تولید نفت یک درآمد ملی

مثال دیگری می‌زنم؛ الان دانش‌آموز ما، دانشجوی ما جزء مصادیق مستضعف است. چون نظام آموزش عالی کشور و یا نظام آموزش و پرورش طبقاتی شده، کسی الان شانس رشته‌های خوب دانشگاهی را دارد که معلم خصوصی، مدارس غیرانتفاعی، کلاسهای کنکور خوب داشته باشد. الان بچه‌های شهرستانی و محروم امکان اینها را ندارند که در رشته‌های پزشکی، مهندسی و فنی پذیرش شوند و به شدت در حد محدود و تصادفی پذیرش شوند. بنابراین مستضعف، یک واژه پرمحتوا با نگرشهای فرهنگی، دینی و... است. بخشی از این ناشی از غفلت است.

ما اول باید یک آسیب‌شناسی انجام بدهیم برای اینکه ببینیم در این چند سال چه اتفاقی افتاده است. مجاری آسیب آن چه بوده، حالا برای آسیب‌شناسی آن و این قلمروها بعد از این شناخت بیابیم روی طراحی و مهندسی کار کنیم. البته باید بگویم که متأسفانه این تحلیل و عقبه‌ها در نظام خوب جا نیفتاده است.

در بحث توسعه اقتصادی آنچه که در غرب اتفاق افتاد، ابتدا سعی شد زمینه‌های فرهنگی رشد اقتصادی فراهم شود و پس از اینکه ذهنها را آماده کردند، توسعه خود به خود اتفاق افتاد. ولی در کشور ما اصلاً این نکته نیست و مسیری که کشور دنبال می‌کند دقیقاً عکس این روش است. نظرتان در باره این موضوع چیست؟

فرمایش شما این است که آنجا تحولات علمی‌شان را راه انداختند و اول فلسفه علم را تعیین کردند. ما یک فلسفه علمی را در نظام خودمان تعریف نکردیم. در آنجا فلسفه علم و اقتصادی که تعریف

شده، آمده‌اند جهان‌بینی خودشان را در رویکردها که بخشی از آن متأثر از جهان‌بینی است تعریف کرده‌اند؛ مثلاً در اقتصاد کلاسیک، شما سبک اولیه و پایه را که نگاه می‌کنید، می‌بینید که نام آنها اقتصاد سیاسی است، منظور از سیاسی، همان نگرش‌ها و باورها است، یعنی سیاست‌شان به جای فرهنگ است. نگرش‌های‌شان در آن است. در اقتصاد کلاسیک دو تعریف در جهان‌بینی کرده‌اند. اول امانیسم؛ انسانی که آنها تعریف می‌کنند امانیسم است. اصالت به انسان داده‌اند. در حالیکه در اقتصاد دینی و ملی ما، خدامحوری حاکم است. اینکه انسان تسلط به همه چیز پیدا کند و همه کاری بتواند انجام بدهد. به خاطر اینکه لذتش را اینطور کند، نیست. الان دنیای غرب هم این را فهمیده است. این نهضت‌ها و طرفداران محیط زیست که در سراسر جهان در حال شکل‌گیری است به دلیل این است که انسان طبیعت را نابود کرده است و کره زمین را به خطر انداخته است.

دوم تعریف لیبرالیسم و مخصوصاً لیبرالیسم اقتصادی؛ یعنی آزادی‌هایی که باز دچار تعارض شده است که اساس آزادی فردی یا جمعی است. در این جا منافع فردی باید اساس قرار بگیرد که بعد از دل آن حاکمیت سرمایه در آمده است. منظور من این است که تبیین علوم، حتی علم اقتصاد، که کارکردها و رفتارهای اقتصادی را باید تبیین کند، متأثر از آن نگرش و جهان‌بینی بوده که با ارزش‌های خودشان طراحی شده است. خوب در کشورهای جهان سوم، که مصرف‌کننده اقتصادی هستیم، مبانی نظری و جهان‌بینی ما با آنها تفاوت‌های معنی‌دار دارد. بنابراین ما هر قدر بخواهیم این را

شتاب بدهیم، در واقع این تعارضات را شتاب داده‌ایم. حالا در توسعه اقتصاد جهانی، اقتصاد توسعه چه بن‌بستی پیدا کرده است. آن جهان‌بینی با آن نگاهی که از انسان دارد و تلاش کرده نیاز مادی را خوب برطرف کند؛ یعنی زندگی را راحت کند و رفاه مادی آن را بالا ببرد؛ الان در جمع‌بندی به این نتیجه رسیده که درست است که انسان قرن ۲۱، در کشورهای پیشرفته، زندگی برایش راحت شده، اما یک بعدی کار شده، پرنده‌ای که یک بالش را قوی کرده و چیزی را از بشر گرفته که همان آرامش است. اقتصاد و رفاه در خدمت آرامش باید باشد. تنش‌های انسان قرن ۲۱، اضطراب‌های آن و متعاقباً ناهنجاری‌های رفتاری متأثر از آن مثل خودکشی‌ها، سرانه بیمارانی روانی و... به شدت بالا رفته است. از اینجا، نهضتی تازه شروع شده است و شعار این نهضت این است که این فرآیند، برای ما مطلوب نیست.

لذا ما باید از کجا شروع کنیم. یکی آن فلسفه علم است. که باید تعریف کنیم. ما تعریفی که از انسان داریم چیست؟ فرض بفرمائید توسعه، مثلاً ادبیات اقتصاد توسعه که مأموریت‌اش رفاه است و اصلاً توسعه در تعریف یعنی فرآیند بهبود و رسیدن به وضع مطلوب. باز همین جا بحث‌های اساسی مطرح می‌شود که وضع مطلوب یک بیان ارزشی است. مطلوب در یک جامعه با جامعه دیگر می‌تواند متفاوت باشد. ضمن اینکه یک اشتراکاتی دارد. بالاخره در این مطلوب باید نیازهای اساسی پاسخ داده شود. پس بنابراین رویکردهای الان این است که قضاوت‌های ارزشی متفاوت دارد و این قضاوت‌های ارزشی متفاوت نتایج متفاوتی می‌تواند بدهد. اول باید یک

بارها امام می گفتند انقلاب

محرومین و مستضعفین.

برای اینکه در اینها انحراف پیدا

شود از برنامه اول به این واژه‌ها

تعرض شد؛ یعنی به جای

محروم و مستضعف،

شد قشر آسیب‌پذیر



کلاسیک، گروه‌های هدف خودش را، گروه مرفه می‌داند. توجه آنان این است که در گروه سرمایه‌دار مرفه، میل نهایی به مصرف پایین‌تر و میل نهایی به پس‌انداز بالاتر است (میل نهایی به مصرف با میزان مصرف فرق دارد). منظور این است که گروه مرفه اگر یک میلیون داشته باشد ۲۰۰ هزار تومان را برای غذا و خوراک صرف می‌کند، یعنی ۲۰٪ درآمد آن می‌رود برای خوراک. یک گروه فقیر اگر صد هزار تومان داشته باشد ۵۰٪ درآمدش را برای هزینه خوراک باید بدهد چون میل نهایی بالاتر است. میل نهایی به پس‌انداز آن گروه مرفه بالاتر است و لذا آنان تئوری شان این بود که منافع حاصل از رشد اقتصادی؛ یعنی تولید ثروت و درآمد. حال اگر الگوی نظام اقتصادی که ما تبیین کرده‌ایم، دارای جهت‌گیری به سمت آنها باشد که پس‌اندازهای بیشتری می‌کنند. این پس‌انداز و منابع به سرمایه‌گذاری شتاب می‌دهد. ما جریان‌ات سرمایه‌گذاری و تولید ناخالص ملی را، توصیه می‌کنیم.

تحلیل‌ها، عمیق‌تر است

یک مقداری در همین حوزه‌ای که بحث کردیم درونی‌تر وارد شویم. ما اگر بخواهیم بر اساس مدل اقتصادی که بعد از انقلاب در کشور اجرا شده به این پردازیم که چه تغییراتی در رفتارها، باورها، هنجارها، نمادها و ابعاد دیگر فرهنگ کشور ایجاد کرده که در بسیاری نیز این اثرات منفی بوده است؛ مثل نظام بانکی، نظام مالیاتی و غیره که به بعضی از اینها اشاره کردید. حال با اتفاقی که متأسفانه کشور ما آن را تجربه کرد به منظور اصلاح این فرایند، در نقشه مهندسی فرهنگی کشور چه باید کرد؟

من فکر می‌کنم چند مثالی که زدم از جمله مدل رشد اقتصاد ملی، درآمد ناخالص ملی و یا گروه‌های هدف پاسخ شما است؛ مثلاً ما در نظام تصمیم‌گیری باورهای دینی و ارزشی مان، چون تولید ناخالص ملی می‌خواهد افزایش یابد و می‌خواهد سطح رفاه ارتقاء پیدا کند. در مدل کلان برنامه‌ریزی مان، تفاوت نظام ما در گروه هدف است. ادبیات اقتصاد

درک صحیح مفهومی از وضع مطلوب و ایده آلهای خودمان داشته باشیم. شما اشاره درستی کردید. واژه ترمینولوژی ابتدا یک بحث منطقی است؛ یعنی درک صحیح از واژه‌ها، صرفاً اشتراک لفظی مهم نیست. اشتراکات معنوی و یا مفهومی مهم است. ما الان یکی از انحرافات که بعد از انقلاب دیده‌ایم این است که اشتراکات واژه‌شناسی مان را خوب کار نکرده‌ایم. اشتراکات لفظی را گرفته‌ایم و همینطور پیش رفته‌ایم. در عرصه‌های سیاسی مان هم همینطور است.

یک درک مفهومی یا اشتراک مفهومی از خیلی مطالب کلیدی حتی فرهنگ در بین خیلی از مسئولین و صاحب‌نظران ما نیست، بلکه بیشتر اشتراکات لفظی است و بنابراین این اشتراک لفظی در مجرای اجرا و قلمرو سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری انحرافات جدی می‌تواند اجرا کند. این بحث در سند توسعه الان مطرح شده است. توسعه یک مقوله ارزشی است و قضاوت‌های ارزشی خودش را دارد. نگرش‌ها و مفاهیمی دارد که همه اینها در قلمرو فرهنگ می‌آید. منظور من اینست که فرهنگ امروز یک مقدار در

یعنی تفاوت به گروه هدف بر می‌گردد و این آثار و تبعات فرهنگی دارد؟

آنها گروه های سرمایه‌داری را گروه هدف می‌دانند و نظامهای ارزشی مخصوصاً نظام جمهوری اسلامی می‌گوید محروم و مستضعف. البته بعد مشخص شد که این حرف درست نیست. الان نظرات جدید آن را رد می‌کند. اگر گروه هدف آن باشد، اختلاف طبقاتی را توصیه نمی‌کند. در فرمایشات حضرت امام، قانون اساسی و... گروه هدف محروم و مستضعف است اما شما بعد از جنگ می‌بینید که آن الگوهای غالب؛ یعنی از مواهب و منافع رشد اقتصادی عمدتاً گروه های ثروتمند، ثروتمندتری شوند و فقیر، فقیرتر و تا همین الان هم که عدالت محوری شعار دولت است؛ یک نمونه سیاست های زمین و مسکن در یک سال گذشته، ثروتمند را ثروتمندتر و فقیر را فقیرتر، یعنی مسکن که نیاز اساسی است برای گروههای کم‌درآمد و میانی، آمال و آرزو می‌شود. این رفتار خودآگاه و ناخودآگاه گروه های هدف و منتفعین جریانات اقتصادی متفاوتی دارد. پس بنابراین آن الگوها صرف ادعا نیست. کارکردها و جریانات اقتصادی است که چگونگی این شرایط را ایجاد می‌کند. در این الگوها، کلان‌نگری و اشتراکات لفظی حاکم است. ولی گروههای هدف تعریف عملیاتی درست نشده، البته افراط و تفریط داریم.

مدیریت اقتصادی کشور از اول انقلاب تا الان تأکید روی ثروت و درآمد دارد. این ۵۰٪ کار است. ۵۰٪ دیگر این است که نحوه توزیع ثروت و درآمد در کشور چگونه است؛ یعنی درست است باید تولید ثروت بشود اما اگر به نحوه توزیع عادلانه توزیع ثروت در جامعه

که یک نگاه و باور ارزشی است دقت نکریدید اتفاقاً این فرآیند توسعه ضد خودش عمل می‌کند و شکاف طبقاتی را بالاتر می‌برد. درآمدهای بالا را پر درآمدتر می‌کند. در بعضی از مقاطع، مطالعات نشان داده است ۷۰٪ درآمد ملی متوجه ۲ دهک بالا شد همین الان مطالعات منتشر نشده ضریب جینی را که یک شاخص اندازه‌گیری است نشان داده که توزیع نابرابر به شدت غلیظتر شده است. ۰.۸٪ جینی را عنوان کرده‌اند. یعنی شکاف طبقاتی بیشتر شده است. من در نیت خوب دولت شک ندارم. دولت می‌خواهد دنبال عدالت برود ولی آن الگو چون خوب تبیین نشده، ضد خودش عمل می‌کند. بنابراین ما در طراحی دچار یک انحرافی شده‌ایم. اگر شما به نحوه توزیع عادلانه ثروت و درآمد در جامعه توجه نکنید اختلاف طبقاتی می‌آید. که یکی از ابزارهای آن مالیات است؛ مثلاً نظام مالیاتی خوبی باید حاکم باشد. الان نظام مالیاتی حاکم بر کشور ابزار ناعدالتی است. فشار بخش نظام مالیاتی روی تولید و حقوق بگیر است. بخش دلالی و سوداگری که بخش قابل توجهی از اقتصاد کشور است از بخش مالیاتی در امان است.

برخی معتقدند برای دستیابی به توسعه اقتصادی زمینه های فرهنگی را طوری باید طراحی کنیم که جامعه توسعه یافته مورد نظر ما ایجاد شود؛ مثلاً در بحث سرمایه‌گذاری و پس‌انداز، وقتی جامعه‌ای که به لحاظ فرهنگی، فرهنگ مصرف‌گرایی آن خیلی بالاست، فرهنگ تولید در آن پایین است قاعدتاً نمی‌تواند به آن رشد اقتصادی برسد؛ چون چیزی برای پس‌انداز و سرمایه‌گذاری نمی‌ماند.

ولی اگر شما زمینه های فرهنگی را درست کنید؛ یعنی ابتدا فرهنگ مصرف و تولید را درست کنید، توسعه اقتصادی اتفاق می‌افتد. عرض من این است که ما باید فرهنگ را درست کنیم قبل از آنکه آن سیاست های اقتصادی را درست کنیم یا با درست کردن سیاست های اقتصادی تغییرات فرهنگی متناسب اتفاق می‌افتد؟

شما در یک مدل استاتیک که صحبت نمی‌کنید. یک اشکال برنامه‌ریزی تصمیم‌گیر و سیاستگذار این است که انتزاعی فکر می‌کند. مثلاً شهر را که در آن برنامه‌ریزی می‌کنند، شهر یک موجود زنده است. رشد طبیعی جمعیت دارد. مهاجرت دارد و دائماً دارد رشد پیدا می‌کند. شما نمی‌توانید بگویید شهرمدل استاتیک، با قابلیت مدل داینامیک باید طراحی کنید؛ یعنی اقدامات انفعالی، تعاملی و غیره و هم اقدامات استراتژیک از بالا. پس هر دو می‌شود نه یکی، که بگوییم از اینجا شروع کنیم یا از آنجا. اولویت آن در قلمروها و نوع نگاه آن می‌تواند متفاوت باشد. بخشی از این کارکردها و فرهنگ‌ها، چون خیلی از کارهای مردم تصمیمات و سیاست های غالبی است که بر آنها جاری می‌شود. یکی از این سیاست های غالب و جاری در ماه مبارک رمضان است. همه دوست دارند عبادت کنند شما که در تلویزیون سریال تلویزیونی می‌گذارید اثراتی در باورهای مردم ایجاد می‌کنید و مردم را ناخودآگاه از آن باوری که ماه مبارک چه می‌کند به سوی تلویزیون جذب می‌کنید. خیلی‌ها به ختم قرآن نرسیدند؛ حالا یک آموزه‌هایی پیدا کردند. به هر حال تصمیمات، جهت‌گیری و رویه‌هایی که نظام حاکم می‌کند مردم

دهاتی را در سرباززی مرتباً برای تحقیر به کار می‌بردند. کسی که می‌آید به شهرها رفتارش عوض می‌شود. خلیقات آن عوض می‌شود. باورهایش عوض می‌شود. جهان‌بینی او عوض می‌شود.

راهکار حل این گونه معضلات را با توجه به بحث مهندسی فرهنگی چه می‌دانید؟ قطعاً اولین کار برای مهندسی فرهنگی درک صحیح مفهومی است. هم از کارکردهای فرهنگ، اجزای تشکیل دهنده آن، باورها، هنجارها و چیزهای ارزشی؛ چون بین معیارهای ارزشی الان تفاوت وجود دارد. که خودش را در استراتژی صنعتی کشور چند سال پیش نشان داده است. خودش را نگاه می‌کند. در آن استراتژی استحاله و ادغام در نظام اقتصاد جهانی خوب تلقی شده است. بلافاصله نظام حاکم در داخل کشور این را ضد ارزش دانسته است پس معلوم است در میانی ما، مثلاً سرمایه‌گذار خارجی یک جا ارزش و یک جا ضد ارزش است. این هم یک درک مفهومی مشترک از این مفهوم کل و اجزای آن از الزامات است. متعاقباً یک آسیب‌شناسی صحیح از مواردی که این انحراف را پیش آورده است و اختلالات ایجاد کرده است داشته باشیم

اولویت‌بندی مشترک؛ بعضی اوقات ما هدفها را ممکن است تنظیم کنیم. ولی در چینش و مهندسی اولویت هدفها در بحثهای استراتژیک هم مهم است. یعنی یک کاسه‌ای از هدف می‌گذارید. باید این کارها صورت بگیرد. ما یک ترکیب مناسبی از فرهنگ داریم. اما اولویت و جایگاه کدام یک از اینها بالا و پایین است. خودش خروجی های متفاوتی را می‌گذارد. در بحث مدیریت استراتژیک،

که نباید به سمت بی‌هویتی پیش بروند. شهرنشینی شتابان و گسترده شهرهای بی‌هویتی می‌تواند فرهنگها و باورها را تحت تأثیر قرار بدهد. قبل از اصلاحات ارضی نظام فئودالی بود که رعیتی بود، روستاییان را استعمار و استثمار می‌کرد ولی بذر و آب و فروش محصولات را بر عهده داشت و یک درصدی هم به آنها می‌داد ولی همه را نمی‌داد، ولی یک مدیریتی بود. نظام ارباب و رعیتی آمد این نظام را به هم زد چیزی هم به جای آن نگذاشت در خیلی از جاها زمین به کشاورز دادند. نهاد تولید و بازاریابی آن

ما بعد از انقلاب آمدیم بدون اینکه ساختارها را تغییر داده باشیم، سعی کردیم باورها، نگرش‌ها و آرمان‌های مان را عملیاتی کنیم

معلوم نبود. روستایی بین مرگ تدریجی در روستا و ذلت شهرنشینی مجبور شد دومی را انتخاب کند. ما در بخش کشاورزی در یک مقطعی خودکفا بودیم، در سال ۱۳۳۵ ما صادر کننده گندم و گوشت به ترکیه بودیم. در سال ۱۳۵۲ غذای ملی ما، مثلاً چلوکباب همه اجزای آن وارداتی بود گوشت آن از زلاندنو بود. برنج آن اروگوئه‌ای بود. کره آن هلندی بود. فقط سماق آن ایرانی بود. پیاز از ترکیه می‌آمد. یعنی کشاورزی ما اینطور وابسته شد و بعد تحقیر روستایی شروع شد. از دهه ۲۰ تا ۳۰ این اصطلاح

را در رفتارهایشان مقداری بالا و پایین می‌کند بخشی از اینها حاصل این است که ما در بخش تهاجم هستیم. حتماً بخش اقتصادی سیما، موصاف یک اختلالاتی را طراحی می‌کنند که ما از آن اصالت‌های فرهنگی و مذهبی مان دور شویم. چون بی‌هویتی امروز در دنیا یکی از ابزارهای سلطه است.

بعضی انتزاعی فکر می‌کنند و فکر می‌کنند کارکردها درون‌زا و متأثر از این قلمروها است. در حالی که درون‌زا درست است و وجود دارد. یک جریان برون‌زا هم است که در باورها و... اختلال ایجاد کند. این تحلیل‌ها فراتر از این است. ولی سؤال شما را هم می‌تواند دربرگیرد. اگر ما قائل به هر دو جریان باشیم تازه می‌توانیم داخل آسیب‌شناسی بشویم و بعد راه حل بدهیم. این که شما می‌فرمائید درست است. در یک مدل ساکن و استاتیک می‌تواند جواب‌های خودش را داشته باشد ولی در یک مدل پویا از چندین راه تأثیرپذیری پیدا می‌کند. مثلاً، در سال ۱۳۳۵، ۷۵٪ جمعیت کشور روستانشین بود و ۲۵٪ شهرنشین یعنی عموماً روستانشین بودند. همین تهران یک جمعیت ۱۵۰ هزار نفری داشت. الان ۱۰ میلیون نفر جمعیت دارد. تصمیمات و سیاست‌هایی گذاشته شد که هجوم روستا به شهر راباعث شد و این فقط مهاجرت نبود. بلکه جریاناتی فرار از روستا را ایجاد کرد. اصلاحات ارضی و آن دلارهای نفتی و بعد خود انقلاب. بعد که شما این را دنبال می‌کنید می‌بینید جریانات هدایت شده و تنظیم شده بود که در بعضی از گزارش‌ها آمد که حتی کشورهای خارج مثل اسرائیل در طراحی آن نقش دارند. غلیظ‌ترین هویت فرهنگی و مذهبی هر کشور در روستاهای آن است

مدیران استراتژیک، تشخیص های شان از نظر هدف خوب است ولی تفاوت و انحراف های شان در اولویت ها است که نمی توانند اولویت بدهند. اگر شما اولویت را بدهید در یک چیز، دیگر زمان و منابع را از دست داده اید. کارکردها متفاوت است. پس بنابراین درک صحیح مفهومی و یک نگرش قالب سیستمی یک جا از الزامات است. متعاقباً تنظیم هدفهایی که از این آسیب شناسی و تحلیل وضع موجود پیش می آید. اولویت بندی اینها باز یک نوع اقدام قابل تأمل است. متقابلاً درک صحیح از تهدیدهایی که وجود دارد. آن قضاوت معیارهای ارزشی که متأثر از باورهای دینی و فرهنگی مان است. اینها همه می آید و بعد در راهکارها خودش را نشان می دهد؛ یعنی راهکارها بعد از اینها بیرون می آید. ما خیلی از جاها ابتدا به دنبال راهکارها می رویم.

شهید صدر دو راهکار را برای نظام اقتصادی پیشنهاد می کند. راهکار اولش این است که ما عقود رایج در نظام اقتصادی کشور را اسلامی کنیم اما بعد می گوید این ایده آل من نیست ما هم این کار را انجام داده ایم. راه حل دوم ایشان نیز متفاوت از راهکار اول است که هدف آن بر اساس یک نظام الهی و اسلامی شکل گرفته و نظام اقتصادی نیز مبتنی بر آن است. ما در کشور راهکار دوم را دنبال کرده ایم چرا بعد از این همه سال برای تبدیل این مدل به مدل دوم اقدامی نکرده ایم؟

درست است. ما بعد از انقلاب آمدیم بدون اینکه ساختارها را تغییر داده باشیم. سعی کردیم باورها، نگرش ها و آرمان های مان را عملیاتی کنیم. آرمان ها، باورها و... و چیزهای ارزشی مان قبل

از هر چیز ساختارش مهم است. بحث ظرف و مظلوف است ظرف پارچ است. آبی که در آن می ریزند مظلوف است. عده ای معتقدند که مظلوف شکل ظرف را می گیرد. مظلوف و ساختار است که باید به آن توجه کرد؛ یعنی اگر بی توجهی به ساختار بشود خیلی برنامه های خوب تان ابتر و یا دچار انحراف می شود؛ مثلاً در یک نعلبکی که برای یک کار دیگر است شیر بریزید سریعتر فاسد می شود. چون در معرض هوا است. شیر باید در چیزی باشد که درب آن تنگ باشد. بنابراین یکی از مقولاتی که ما بعد از انقلاب اشتباه کردیم رفتن به طرف این طرح ها و آرمان ها بدون توجه به ساختارها بود و طرح ها و آرمان ها را در همان ساختارهای قبلی گذاشتیم. ما بعد از انقلاب ساختار سیاسی مان را عوض کردیم. ساختار دفاعی و نظامی ما بعد از جنگ تغییر کرده ولی ساختار آموزش عالی، ساختار بانکی و سایر ساختارها با همان نگرش ها قبلی است. اصلاً ساختار یعنی چه؟ ساختار یا استراکچر و کالبد متأثر از مأموریت، وظایف، نگاه ها، باورها و ارزش ها شکل می گیرد. مثالی از سبک معماری بزنم؛ این سبک پنجره که از وسط دیوار اتاق به بالا قرار می گیرد برای سیستم های غربی است که میلمان دارند. پنجره های سنتی ما همگی تا کف است. الان این معماری زیاد شده، پس ساختار متأثر از مأموریت و نیاز و ضرورت و نگرش ها، باورها، ارزش ها و... است. نظام بانکی همان ساختار قبلی را دارد ولی گفته ایم می خواهیم بانکداری اسلامی بشود. لیکن این نتوانسته در آن ساختار کار کند. بعد ما اشکال را مربوط به آرمان، ایده و طرح می دانیم. یک انحراف هم از اینجا آمد که اقتصاد اسلامی جواب نمی دهد. شما این

را در ساختار نامناسب ریخته اید. نظام آموزش عالی کشور همان مدرک گرایی قبل از انقلاب است و الان هم تشدید شده است. ما آمده ایم دانشجو را زیاد کرده ایم. اصلاً ساختار نظام آموزش عالی هیچ تغییری نکرده است. در حالی که ارتقاء علم و کارکردهای آن اول باید کاربردی باشد. و تربیت نیروی انسانی متناسب با نیازهای جامعه باشد، لیکن این تناسب وجود ندارد. فقط آمارها بالا برود. از این چه نتیجه می گیریم؟ دو نتیجه مهم می توان گرفت. اول نباید دلزده شویم، که خیلی از هدفها و برنامه هایمان جواب نداده است. بخاطر اینکه آنها نمی تواند کارکرد داشته باشد. و اشکال دیگر اینکه ما بدون توجه به تغییرات بنیادی ساختاری متناسب با یک نگاه و نگرش جهان بینی دیگر آمده ایم تحول ایجاد کنیم. آن تغییرات ساختاری هم از بین می رود. پس در این قوانین که ایشان می گوید قطعاً یک جریاناتی است و یک مرحله گذار وجود دارد. چون تغییرات ساختار؛ زمان بر و پر مخاطره و هزینه بر است و اینطور نیست که یک شبه ایجاد بشود. و چون تغییر نکرده ما نمی توانیم متوقف بشویم. بنابراین یک جریان تحول گرای قطعی مرحله عملیاتی ما قطعاً خواهیم داشت اما باید بدانیم که این تغییرها باید خودش را در استراکچر نشان بدهد.

همه این بحثها نکاتی است که در مهندسی فرهنگی اقتصاد کشور باید لحاظ شود و با یک نگاه استراتژیک تمامی آنچه در هدف گذاری اقتصادی، سیاست گذاری های کلان، ایجاد ساختارهای اقتصادی، شبیه نظامهای تولید، توزیع و مصرف، مدل های برنامه ریزی، نظام پولی و بانکی، ایجاد چرخه ثروت در جامعه و... مبتنی بر جهان بینی دینی و اسلامی و فرهنگ ایده آل جامعه باشد. ■